



Revolution Studies
Volume 3, No. 5, Summer & Spring 2025 (Serial 5)

The Role of Pahlavi Regime Agents in Its Overthrow

Hasan Rahimi (Roushan)¹

[Doi:10.22034/fademo.2025.521095.1104](https://doi.org/10.22034/fademo.2025.521095.1104)

Amir Azimi Dolatabadi²

Abstract

This article addresses the central question of how the Pahlavi regime's own agents' anticipation of its collapse contributed to the victory of the Islamic Revolution in Iran, with a specific focus on analyzing the impact of Mohammad Reza Pahlavi's November 1978 speech. His key phrase, "I heard the voice of your revolution," not only exposed the regime's inability to control protests but also triggered reactions among government officials that accelerated instability and systemic collapse.

Using the theoretical framework of "self-fulfilling prophecy," the study demonstrates that officials' growing belief in the regime's imminent failure led to behaviors such as fleeing the country, capital flight, desertion by associates, and eroded loyalty—all of which hastened the revolutionary process. Through document analysis and logical reasoning, the research reveals that beyond flawed policies, the Shah's November 1978 speech and his admission of mistakes were interpreted by officials as definitive signs of regime weakness. The findings emphasize that officials' predictions of collapse indirectly fulfilled those very predictions by creating a behavioral feedback loop. In other words, the collective expectation of collapse guided officials' actions in ways that ultimately brought about that collapse.

Keywords: Pahlavi regime agents, revolution, self-fulfilling prophecy, Robert Merton.

1. Associate Professor, Department of Political Science, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran. h.rahimiroushan@basu.ac.ir

2. Assistant Professor of Sociology, Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Tehran, Iran. (Corresponding author) azimi@ri-khomeini.ac.ir

Received: 2025/ 05/ 04

Approved: 2025/ 06/ 09



نقش کارگزاران رژیم پهلوی در سرنوینی آن

حسن رحیمی (روشن)^۱

[DOI: 10.22034/fademo.2025.521095.1104](https://doi.org/10.22034/fademo.2025.521095.1104)

امیر عظیمی دولت آبادی^۲

چکیده: پژوهش حاضر با هدف بررسی نقش کارگزاران رژیم پهلوی در فرایند سقوط آن، به این پرسش محوری پاسخ می‌دهد که چگونه پیش‌بینی سقوط رژیم از سوی این کارگزاران، به تحقق پیروزی انقلاب اسلامی ایران کمک کرد. تمرکز ویژه پژوهش بر تحلیل تأثیر نطق محمدرضا پهلوی در آبان ۱۳۵۷ است که با عبارت کلیدی «صدای انقلاب شما را شنیدم»، نه تنها ضعف رژیم در کنترل اعتراض‌ها را عیان ساخت، بلکه واکنش‌هایی در میان کارگزاران حکومت برانگیخت که به تشدید بی‌ثباتی و فروپاشی آن انجامید. بر اساس چهارچوب نظری «پیشگویی خودتحقق‌بخش»، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که باور فزاینده مقامات به شکست قریب‌الوقوع رژیم، موجب بروز رفتارهایی همچون فرار از کشور، خروج سرمایه‌ها، اطرافیان و کاهش وفاداری شد که این عوامل به نوبه خود شتاب‌دهنده روند انقلاب گردید. روش تحقیق مبتنی بر تحلیل اسنادی و استدلال منطقی حاکی از آن است که علاوه بر سیاست‌ها و سیاست‌گذاری‌های نادرست، نطق آبان ۱۳۵۷ شاه و پذیرش اشتباهات از سوی او، در نظر کارگزاران رژیم به عنوان نشانه‌ای قطعی از ضعف رژیم تفسیر شده است. نتایج پژوهش تأکید می‌کند که پیش‌بینی‌های این کارگزاران درباره سقوط رژیم، از طریق ایجاد چرخه‌ای از رفتارها، به صورت غیرمستقیم به محقق شدن همان پیش‌بینی‌ها انجامید. به عبارت دیگر، انتظار جمعی از فروپاشی، کنش‌های کارگزاران را به سمتی سوق داد که خود زمینه‌ساز تحقق آن شد.

کلیدواژه‌ها: کارگزاران رژیم پهلوی، انقلاب، پیشگویی خودواقعیت‌بخش، رابرت مرتن.

h.rahimiroushan@basu.ac.ir

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.

۲. استادیار گروه جامعه‌شناسی، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

azimi@ri-khomeini.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۱۴

دوفصلنامه انقلاب پژوهی | سال سوم، شماره ۵ | بهار و تابستان ۱۴۰۴ | صفحات ۸۳-۱۰۶

<https://trs.ri-khomeini.ac.ir/>

مقدمه

هیچ انقلابی بدون زمینه‌های قبلی امکان وقوع ندارد. انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ نیز از این قاعده جدا نیست. علل و دلایل رخداد انقلاب اسلامی را می‌توان به علل قریب و بعید تقسیم کرد. اگر علل بعیده انقلاب اسلامی را در ایدئولوژی تشیع و بیگانه‌ستیزی ایرانیان و حوادث ۱۵۰ سال اخیر ایران از نهضت تنباکو، انقلاب مشروطه و ... بدانیم، علل قریب انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ را باید در نحوه حکومت ۳۷ ساله محمدرضا پهلوی دانست. او با سیاست‌های کلان داخلی و خارجی خود، سه جریان اصلی نخبگی کشور، یعنی جریان چپ، ملی‌گرا و جریان مذهبی را رو در روی خود قرار داد. در نهایت هیچ‌کس جز نزدیکان و درباریان در اطراف او باقی نماند. اطرافیان شاه هنگامی که شعله‌های انقلاب وسعت گرفت پیش از او کشور را ترک کردند. او زمانی خطر را درک کرد که دیگر بسیار دیر شده بود. زمانی که شاه در آخرین نطق تلویزیونی خود در ۱۴ آبان ۱۳۵۷ اعلام کرد: «من نیز پیام انقلاب شما ملت ایران را شنیدم»، این نطق همانند بنزینی بود که بر آتش ریخته شد. به این معنی که مخالفان را نه تنها آرام نکرد، بلکه درباریان، طرفداران و کارگزاران خود را نیز به وحشت انداخت و سبب فروپاشی زودتر رژیم شد.

شاه در این نطق اعتراف می‌کند: «در فضای باز سیاسی که از دو سال پیش به تدریج ایجاد می‌شد، شما ملت ایران علیه ظلم و فساد پیا خاستید. انقلاب ملت ایران نمی‌تواند مورد تأیید من به‌عنوان پادشاه ایران و به‌عنوان یک فرد ایرانی نباشد...» و «من نیز پیام انقلاب شما ملت ایران را شنیدم». این سخنان با واکنش‌های متفاوتی در میان مقامات رژیم پهلوی روبرو شد. اگرچه در ظاهر، سخنان شاه مورد تأیید برخی از رجال و شخصیت‌های سیاسی رژیم پهلوی مانند علی‌امینی قرار گرفت؛ ولی بخش عمده‌ای از آنان، در خفا از سخنان وی که به نظر می‌رسد از سوی سید حسین نصر^۱ و دفتر اطلاعات و مطبوعات، مشاوران سیاسی و برخی شخصیت‌های فرهنگی و ادبی نزدیک به فرح تنظیم شده بود، انتقاد کردند. آنان بر این باور بودند که این سخنرانی نشان‌دهنده ضعف و تزلزل شاه در برابر معترضین و کاهش اقتدار اوست. اعلان «شنیدن صدای انقلاب»، در نظر آن‌ها نوعی تسلیم و پذیرش شکست

۱. حسین دهباشی در مصاحبه با منوچهر گنجی، اشاره می‌کند که «بعضی‌ها روایت می‌کنند پادشاه بعد از آنکه پیام را خواندند ناراحت بودند چون پیام را از قبل مشاهده نکرده بودند. آقای نصر که خودشان آن را نوشته بودند در گفتگو با ما گفتند: این اتفاقاً تأثیر بسیار خوبی داشت و پادشاه شخصاً، حتی بدون تلفنچی، زنگ زده بودند و از ایشان تشکر کرده بودند که پیام خیلی خوبی بوده و از خواندنش راضی‌اند» (دهباشی و طیرانی، ۱۳۹۷، ص. ۲۲۶)

تلقی می‌شد که به تقویت روحیه انقلابیون می‌انجامید. آن‌ها ترجیح می‌دادند شاه با قاطعیت و نشان دادن قدرت، به مخالفان پاسخ دهد. مخالفان نطق شاه نگران بودند که این سخنرانی، به انقلابیون امید دهد و باعث تشدید فعالیت‌های آن‌ها شود. آن‌ها معتقد بودند که این اظهارات می‌تواند منجر به افزایش اعتراض‌ها شود. برخی از مقامات رژیم شاه نگران بودند که این سخنرانی می‌تواند کنترل اوضاع را از دست شاه خارج کند و به سقوط رژیم منتهی شود. آن‌ها اعتقاد داشتند که شاه باید با اتخاذ سیاست‌های سخت‌تر، کنترل اوضاع را در دست بگیرد.

از جمله این افراد می‌توان به منوچهر گنجی، وزیر آموزش و پرورش ایران در کابینه‌های عباس هویدا و شریف امامی و سرپرست وزارت فرهنگ و آموزش عالی در کابینه جمشید آموزگار اشاره کرد. وی در خاطرات خود تصریح می‌کند که

صدای انقلاب شما را شنیدم، خیلی غلط بود. در آن زمان شاه باید می‌آمد بیرون می‌گفت: من حزب رستاخیز را درست کردم که همه شما بیاید در آن ابراز نظر بکنید؛ اما این حزب به نتیجه‌ای نرسید. حالا دیگر بستگی به خودتان دارد. خودتان احزاب مختلفی را که می‌خواهید تشکیل بدهید و طبق قانون آزادانه نظریاتتان را مطرح کنید. انتخابات مجلس را تکرار می‌کنیم. احزابی که عضو هستید کاندیدا معرفی کنند. خودتان بر انتخابات مجلس نظارت بکنید روزنامه‌ها از فردا آزادند فقط طبق قانون به این و آن تهمت نزنند. عواقب آن دیگر به عهده‌ی خودشان است؛ ولی دیگر آزادی مطبوعات مراعات خواهد شد... برای رادیو و تلویزیون شورایی می‌گذاریم تا رادیو و تلویزیون فقط دولتی نباشد اگر شاه این کارها را می‌کرد انقلاب نمی‌شد (دهباشی و طیرانی، ۱۳۹۷، ص. ۲۱۶)

البته گنجی و دیگر شخصیت‌های رژیم شاه که از این نطق ناراضی بوده و آن را اشتباه می‌دانستند، تلاش کرده‌اند مسئولیت آن را متوجه دیگران کرده و به تعبیری، مسئولیت این کار را به گردن دیگران بیندازند. وی می‌گوید: «آن نطقی را هم که آقای نصر و دیگران نوشتند- «صدای انقلاب شما را شنیدم»- دادند به پادشاه که بخواند» (دهباشی و طیرانی، ۱۳۹۷، ص. ۲۲۵) «تا آنجایی که من شنیدم و می‌دانم روزهای بعد، پادشاه خیلی زیاد ناراحت بود که آن پیام را خوانده بود. می‌دانم همین بود که دیگر با دکتر نصر خیلی ارتباط نداشتند و همچنین آن قدرها علاقه نداشتند که با آقای قطبی و افرادی که در آن کار بودند ملاقات بکنند» (دهباشی، ۱۳۹۷، ص. ۲۲۶). هوشنگ نهاوندیان، وزیر آبادانی و مسکن و وزیر آموزش عالی در کابینه هویدا

و منصور، نیز همین نظر را دارد. وی بر این باور است که «او را وادار کردند به اینکه آن نطق «صدای انقلاب شما را شنیدم...» آن نطق را ایراد بکند و کی‌ها آن نطق را نوشتند و غیره و غیره» (۱۳۹۲، ص. ۷۴۹).

داریوش همایون - که در کابینه جمشید آموزگار در سال ۱۳۵۶ وزیر اطلاعات و جهانگردی بود و زمانی مسئولیت قائم مقام دبیر کل حزب رستاخیز را بر عهده داشت - نیز نطق شاه را نشانه‌ای از تزلزل شاه و رژیم پهلوی می‌داند. وی معتقد است:

بعد البته روزی که آمد سخنرانی کرد و اعلام کرد که حکومت نظامی می‌آید و اعلام کرد که صدای انقلاب را شنیده است و اولین کسی هم که به وقایع ایران نام انقلاب داد خود شاه بود، آن روز البته تغییری که در حالش بود کاملاً محسوس بود خیلی متزلزل و لرزان بود، خیلی وضع ناتوانی داشت... همه مردم مملکت می‌دانستند که هر چه شده به دست شاه شده است، به امر شاه شده، به خاطر شاه شده است. اشخاص جز انجام او امر شاه کاری نکردند و این باور کردنی نبود که یک عده را به زندان بیندازد و خیال کند که با این ترتیب مردم می‌گویند بله تقصیر آنها بوده است و شاه بی‌گناه است. خب این باز یک نشانه‌ای بود از اینکه شاه متزلزل است (لاجوردی و همکاران، ۱۹۸۳)

در مقابل، موافقان نطق شاه نظر متفاوتی داشتند. علی‌امینی، نخست‌وزیر، به شاه توصیه کرده بود که برای جلب حمایت مردم، از اشتباهات گذشته عذرخواهی کند و به مردم نزدیک شود. او با اشاره به عذرخواهی ریچارد نیکسون، رئیس‌جمهور آمریکا، به شاه نشان داد که پذیرش اشتباهات و عذرخواهی می‌تواند منجر به گذشت مردم شود؛ اما شاه در نهایت به جای پذیرش اشتباهات و عذرخواهی، به سمت تشکیل حکومت نظامی حرکت کرد که به عقیده امینی، اشتباه بزرگی بود.

در نهایت، امینی به این نکته اشاره می‌کند که شاه با اعلام شنیدن صدای انقلاب، خود این واقعه را به رسمیت شناخته است و بنابراین به کارگیری اصطلاح «فتنه» برای توصیف انقلاب از سوی برخی طرفداران سلطنت، ناصحیح است. در کل، امینی معتقد بود شاه می‌توانست با رویکردی متفاوت و پذیرش مسئولیت اشتباهاتش، از وخامت اوضاع جلوگیری کند. وی در مصاحبه با حبیب لاجوردی می‌گوید:

بله به ایشون روز اول گفتم آقا شما اگر ببایید پهلوی مردم. همین که بالاخره گفتید دیگه. می‌خواهید شاه مشروطه باشید بگید آقا این‌هایی که دوروبر من بودند به من دروغ گفتند چه کردند چه کردند - و من بالاخره اغفال

شدم بنابراین می‌خوام از این به بعد سعی بکنم که این کارها پیش نیاد و این مردم واقعاً استقبال می‌کنند من قطع دارم هشتاد درصد مردم این را قبول خواهند کرد (لاجوردی و همکاران، ۱۹۸۵)

در مجموع می‌توان گفت که نطق شاه و پذیرش اشتباهات از سوی وی، از نظر بیشتر کارگزاران رژیم پهلوی به اعلان شکست این رژیم در مقابل تلاش‌های انقلابیون تعبیر شد و در عمل آنان را در ادامه فعالیت‌های خود و دفاع از رژیم در حالت تردید قرار داد. علاوه بر نطق فوق، اقدام شاه در دستگیری و زندانی کردن بخشی از کارگزاران خود با شعار مبارزه با فساد، آنان و سایر عوامل رژیم را دچار یاس و سرخوردگی کرد. برخی از آنان سرمایه و خانواده خود را از ایران خارج کردند و تعدادی نیز به بهانه‌های مختلف از کشور فرار کردند این مقاله در تلاش است تا تأثیر این اقدامات را بر سرنگونی رژیم پهلوی مورد بررسی قرار دهد و سؤال اصلی آن این است که چگونه عوامل رژیم شاه به سرنگونی آن در سال ۵۷ کمک کردند؟ به عبارت دقیق‌تر، چگونه پیش‌بینی سقوط رژیم شاه از سوی کارگزاران این رژیم، به پیروزی انقلاب در ایران کمک کرد؟

چهار چوب نظری

پیش‌گویی خود واقعیت‌بخش^۱ یا خود محقق یا خلاق، یکی از مفاهیم کلیدی در جامعه‌شناسی است که رابرت مرتن در کتاب نظریه اجتماعی و ساختار اجتماعی مطرح کرده است. این مفهوم به شرایطی اشاره دارد که در آن یک پیش‌بینی یا باور نادرست، به دلیل تغییر رفتار افراد یا گروه‌ها، به واقعیت تبدیل می‌شود. خود مرتون از این نظریه برای یافتن پاسخ به این سؤال که «چرا کارگران آمریکایی در سال‌های بعد از جنگ جهانی اول، احساسات نژادپرستانه نسبت به سیاه‌پوستان داشته‌اند؟» استفاده کرد (بودون، ۱۳۸۳، ص. ۳۲).

مرتون در تشریح نظریه خود با نقل مطلبی از ویلیام آیزاک توماس که «وقتی انسان‌ها برخی از وضعیت‌ها را واقعی می‌پندارند، پیامدهای آن وضعیت‌ها نیز واقعی خواهند بود» توضیح می‌دهد که اهمیت ایده‌ای که توماس بر آن انگشت گذاشته است وقتی بیشتر معلوم می‌شود که متوجه می‌شویم اصل این قضیه را بسیاری از متفکران نافذ و دقیق، خیلی پیش‌تر از توماس پذیرفته‌اند. بخش اول این جمله به ما یادآوری می‌کند که انسان‌ها نه فقط به خصوصیات عینی یک وضعیت، بلکه همچنین و گاهی مخصوصاً به معنایی که به این وضعیت می‌دهند

1. Self-Fulfilling Prophecy

واکنش نشان می‌دهند و این معنا به محض آنکه در ذهن جا گرفت، شیوه رفتار و پیامدهایش را رقم می‌زند. به عقیده مرتون، پیشگویی خلاق با تعریف نادرستی از وضعیت آغاز می‌شود و رفتاری جدید برمی‌انگیزد که برداشت نادرست اولیه را واقعی می‌کند. به نظر وی، پیشگویی خلاق سهم بزرگی در تبیین پویایی تنش‌های قومی و نژادی در جامعه آمریکا دارد. بسیاری از آمریکاییان چون از عملکرد پیشگویی خلاق چیزی نمی‌دانند با حسن نیت و اغلب بدون آنکه خواسته باشند به استمرار پیش‌داوری‌های قومی و نژادی کمک می‌کنند. آنان این باورها را نه پیش‌داوری یا پیش‌بینی بلکه نتیجه تجربه شخصی‌شان در نظر می‌گیرند و این در حالی است که خود وقایع، هر نتیجه‌گیری دیگری را بر آن‌ها منع می‌کند. مرتون توضیح می‌دهد که تاریخ با آزمون‌های خاص خودش، نظریه پیشگویی‌های خلاق را راست آزمایی می‌کند. به باور مرتون، وقایع نشان داده‌اند که سیاهان در آمریکا چون از سندیکاها و از بسیاری مشاغل رانده شده بودند اعتصاب‌شکنی می‌کردند و نه برعکس. در واقع کارگران سیاه‌پوست هرگز نقش کارگران زردپوست را در صنایع آمریکا که این اواخر آنان را به عضویت در سندیکاهایشان پذیرفته‌اند ایفا نکرده‌اند (مرتون، ۱۹۴۹، به نقل از لالمان، ۱۳۹۴، ج ۲، صص. ۱۵۳ - ۱۵۲).

به عقیده مرتون، پیشگویی خود محقق در آغاز، تعریفی غلط از یک موقعیت است که رفتاری نو را برمی‌انگیزد و همین رفتار باعث می‌شود آن تصور نادرست، به واقعیت بدل شود. این اعتبار کاذب پیشگویی خود ایفاگر، موجب تداوم یک دور باطل از اشتباه می‌شود؛ زیرا پیشگو، سیر واقعی رویدادها را به‌عنوان شاهدهی می‌آورد که از همان اول حق با او بوده است (Merton, 1949, pp.475-490). به عبارت دیگر، پیش‌گویی خودواقعی بخش به این معناست که یک پیش‌بینی اولیه (که ممکن است در ابتدا نادرست یا بی‌اساس باشد) به دلیل واکنش‌ها و رفتارهایی که در پی آن رخ می‌دهد، در نهایت به واقعیت تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر، باورها و انتظارات افراد می‌توانند رفتار آن‌ها را به گونه‌ای تغییر دهند که آن باورها را محقق کنند.

رابرت مرتن با ارائه مثال‌های متعدد، اهمیت این مفهوم را در تحلیل پدیده‌های اجتماعی نشان می‌دهد. این مفهوم نه تنها در سطح فردی، بلکه در سطح گروهی و نهادی نیز کاربرد دارد و می‌تواند به درک بهتر پدیده‌هایی مانند تبعیض، بحران‌های اقتصادی و نابرابری‌های اجتماعی کمک کند. وی در کتاب خود، فرایند شکل‌گیری پیش‌گویی خودواقعی بخش را به چهار مرحله تقسیم کرده است:

۱. ایجاد یک باور یا پیش‌بینی اولیه: در این مرحله، فرد یا گروهی باوری را دربارهٔ یک موقعیت یا فرد دیگر شکل می‌دهند. این باور ممکن است درست یا نادرست باشد.
 ۲. تغییر رفتار بر اساس آن باور: افراد بر اساس این باور، رفتار خود را تغییر می‌دهند. برای مثال، اگر معلمی باور داشته باشد که یک دانش‌آموز ضعیف است، ممکن است کمتر به او توجه کند یا انتظارات کمتری از او داشته باشد.
 ۳. تأثیر رفتار بر واقعیت: رفتار تغییر یافته افراد، شرایط را به گونه‌ای تغییر می‌دهد که باور اولیه به واقعیت تبدیل می‌شود. در مثال معلم و دانش‌آموز، بی‌توجهی معلم ممکن است باعث شود دانش‌آموز واقعاً عملکرد ضعیفی داشته باشد.
 ۴. تأیید باور اولیه: وقتی باور اولیه به واقعیت تبدیل می‌شود، افراد آن را به‌عنوان تأییدی بر درستی باور خود می‌بینند و این چرخه تقویت می‌شود.
- مرتون مفهوم پیشگویی خود محقق را با ذکر مثالی از بانک تخیلی کارترایت میلینگ‌ویل توضیح داد. اگر شایعه شود که یک بانک در آستانهٔ ورشکستگی است، مردم ممکن است برای برداشت پول‌های خود به بانک هجوم آورند. این رفتار باعث می‌شود بانک واقعاً با کمبود نقدینگی مواجه شود و در نهایت ورشکست شود. در اینجا، شایعه اولیه (که ممکن است نادرست بوده باشد) به دلیل رفتار مردم به واقعیت تبدیل می‌شود.
- مثال واقعی در این زمینه بحران بزرگ اقتصادی سال‌های ۱۹۳۰ است. «یک شایعه دربارهٔ توقف احتمالی بانک‌ها دهن به دهن می‌گردد. هر یک از مشتریان به صندوق بانک مراجعه کرده و پیش از آنکه بانک اعلام ورشکستگی کند موجودیش را بیرون می‌کشد. تجمع این کنش‌های فردی تأثیرش این است که به‌طور واقعی بانک را به حالت توقف می‌کشانند. باور کردن به صحت شایع سبب می‌شود که مضمون آن تحقق پیدا کند. بدیهی است که چنین نتیجه‌ای خواست هیچ‌یک از کارگزاران نبوده است» (بودون و بوریکو ۱۳۸۵، ص. ۹۹).
- مرتون همچنین به تأثیر پیش‌گویی خودواقعیت‌بخش در تبعیض نژادی اشاره می‌کند. اگر یک گروه قومی به دلیل باورهای نادرست از فرصت‌های شغلی یا آموزشی محروم شود، این محرومیت می‌تواند باعث شود آن گروه واقعاً در وضعیت اقتصادی یا اجتماعی ضعیف‌تری قرار بگیرد. این وضعیت سپس به‌عنوان تأییدی بر باورهای اولیه به کار گرفته می‌شود.
- این مفهوم نشان می‌دهد که باورها و انتظارات می‌توانند تأثیرات عمیقی بر واقعیت اجتماعی داشته باشند. به تعبیر بودون «آری در برخی موارد، ایمان می‌تواند کوه‌ها را از جا برکند» (بودون، ۱۳۸۳، ص. ۹۹). برخی از پیامدهای مهم این پدیده عبارتند از:

۱. تقویت نابرابری‌های اجتماعی: باورهای نادرست دربارهٔ گروه‌های خاص می‌تواند باعث تداوم نابرابری‌ها شود.
 ۲. تشدید بحران‌ها: پیش‌بینی‌های منفی می‌توانند با تغییر رفتارها، بحران‌ها را تشدید کنند.
 ۳. تأثیر بر روابط فردی و گروهی: انتظارات افراد از یکدیگر می‌تواند بر کیفیت روابط و نتایج تعاملات تأثیر بگذارد.
- مرتن همچنین به راه‌هایی برای جلوگیری از تأثیرات منفی این پدیده اشاره می‌کند:
۱. آگاهی از تأثیر باورها: افراد و نهادها باید از تأثیر باورها و انتظارات خود بر رفتارها و نتایج آگاه باشند.
 ۲. اصلاح باورهای نادرست: باورهای نادرست باید از طریق آموزش و آگاهی‌بخشی اصلاح شوند.
 ۳. ایجاد فرصت‌های برابر: با ایجاد فرصت‌های برابر برای همهٔ گروه‌ها می‌توان چرخه پیش‌گویی خودواقعیت‌بخش را شکست (Merton, 1949, pp. 475-490).

فرضیه

تصورات و پیش‌بینی‌های شاه و کارگزاران رژیم پهلوی دربارهٔ احتمال وقوع انقلاب و فروپاشی رژیم باعث شد رفتارهایی مانند (فرار از کشور، انتقال دارایی‌ها، همراهی خانواده‌ها و اطرافیان و کاهش حمایت از رژیم) از سوی آن‌ها بروز کند که به‌طور غیرمستقیم به تحقق آن پیش‌بینی‌ها کمک کرد. به عبارت دیگر، این تصورات و پیش‌بینی‌ها به‌طور ناخواسته رفتارهایی را در آنان ایجاد کرد که خود منجر به تحقق پیش‌بینی‌ها شد.

اوضاع سیاسی اقتصادی ایران در آستانهٔ انقلاب

بر اساس قانون اساسی مشروطه، شاه تنها می‌بایست سلطنت می‌کرد، نه حکومت؛ اما محمدرضا پهلوی در طول ۳۷ سال حکومت خود، به‌جز در دههٔ نخست، به شیوه‌ای مطلق‌العنان و فعال مایشاء فرمان راند. در این دوره، نهادهای مشارکت قانونی مانند مجلس و نهادهای اجرایی قدرت سیاسی نظیر نخست‌وزیری و وزارتخانه‌ها، عملاً فاقد کارکرد واقعی بودند. شاه در سال ۱۳۲۷ با صدور فرمان انتخابات مجلس مؤسسان و اعمال تغییرات در قانون اساسی، حق انحلال مجلسین را به دست آورد (مهدی‌نیا، ۱۳۷۴، ص. ۱۴۲). او در حکم خود خطاب به نمایندگان تأکید کرد: «لازم می‌دانم آقایان را به اهمیت وظیفه سنگینی که بر دوش آنان است متوجه

سازم... علت‌العلل بروز این معایب، همان عدم رعایت اصل تعادل قوای ثلاثه کشور است...» (روزنامه تعادل، ۱۳۹۸/۱۲/۵). این سخنان به‌وضوح نشان می‌دهد که او نه تنها مقام پادشاهی مشروطه را نپذیرفته بود، بلکه در پی تحکیم قدرت مطلقه خویش بود. با این بازنگری، مجلس به‌عنوان مهم‌ترین سنگر مشروطیت، استقلال و اقتدار خود را از دست داد و دیگر توان مقاومت در برابر خواسته‌های شاه و دربار را نداشت؛ چراکه همواره با تهدید انحلال روبرو بود (زرنگ، ۱۳۸۴، ص. ۱۲۲).

تمرکز قدرت مطلق در دست شاه، نه تنها در عرصه سیاسی، بلکه در حوزه اقتصادی نیز به فساد سیستماتیک انجامید. اختیارات بی‌حدومرز او، زمینه را برای سوءاستفاده کارگزاران حکومتی و اطرافیانش فراهم کرد. دولت و مجلس ظاهراً صاحب اختیار، حتی در صورت تمایل، قادر به مقابله با این فساد نبودند. امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر وقت، در پاسخ به این پرسش که چرا با فساد اقتصادی مبارزه نمی‌کنند، صراحتاً اذعان داشت: «چه فایده؟! آب از سرچشمه گل آلود است. اگر قصد مبارزه با مفسدان را دارید، باید از بالا آغاز کنید؛ از شاه، خانواده و اطرافیانش. هر اقدام دیگری بی‌نتیجه خواهد بود» (دادگر، ۱۳۸۲، ص. ۱۷). به‌این ترتیب، رشوه‌خواری، اختلاس و دزدی در دوران هویدا به‌ویژه در بخش اقتصادی، به بحرانی ساختاری تبدیل شد (فایضی، ۱۳۷۸، ص. ۵۳). این فساد افسارگسیخته که ریشه در ساختار قدرت مطلقه داشت، به‌عنوان یکی از عوامل چندگانه، به شعله‌ور شدن آتش انقلاب اسلامی یاری رساند.

الگوی اقتصادی دهه‌های چهل و پنجاه در ایران نیز همانند بیشتر کشورهای وابسته به بلوک غرب، به‌گونه‌ای طراحی شده بود که تابع الگوی توسعه غربی و وابسته به قدرت‌های خارجی محسوب می‌شد که آن را تشدید می‌کرد (Cooper, 2016, p. 22). به عقیده اقتصاددانان، برنامه‌های عمرانی سوم و چهارم به نحوی تنظیم شده بودند که موجب وابستگی عمیق اقتصاد ایران به کشورهای خارجی می‌گردید (Bagheri, 2019, pp. 4-15).

این روند باعث شد اقتصاد ایران در دوران پهلوی دوم به اقتصادی وابسته به قدرت‌های بیگانه تبدیل شود (ازغندی، ۱۳۸۵، ص. ۱۷۵). وابستگی اقتصادی به حدی بود که حتی قیمت‌گذاری نفت نیز بر اساس سیاست‌های انرژی آمریکا انجام می‌گرفت (گازپوروسکی، ۱۳۷۱، ص. ۱۶۰). برخی صاحب‌نظران معتقدند این روابط اقتصادی در دهه‌های چهل و پنجاه منجر به آشفته‌گی اقتصاد ملی و انتقال ثروت ملی به خارج از کشور شد (کاتوزیان، ۱۳۷۲، صص. ۳۷۵-۳۷۴).

اسدالله علم در خاطرات خود به این وضعیت اشاره کرده و می‌نویسد: «وضع اقتصادی روزبه‌روز بدتر می‌شود. نخست‌وزیر امروز به من گفت که هر روز مقدار زیادی ارز از بانک مرکزی خارج می‌کنند و به خارج منتقل می‌کنند» (علم، ۱۳۸۷، ج ۶، ص. ۲۹۴). محمدرضا پهلوی نیز در کتاب پاسخ به تاریخ اعتراف می‌کند: «باوجود سطح بالای قیمت‌ها، تورم بیست‌درصدی برای اقتصاد ما و تعادل اجتماعی خطرناک بود. قوانین موجود برای کنترل قیمت‌ها کافی نبود» (پهلوی، ۱۳۷۱، ص. ۲۴۱). این شرایط نشان‌دهنده عمق وابستگی اقتصادی و ناکارآمدی نظام اقتصادی حاکم در آن دوره بود.

سیاست‌های اقتصادی دم‌سازگرایانه شاه اثر نامطلوبی بر روستاهای ایران گذاشت. در حالی که بیش از ۶۵ درصد جمعیت ایران ساکن روستا بودند و روستا در سیستم کشاورزی ایران واحد تولید بود؛ اما فقر و نبود امکانات از یک‌سو و جاذبه‌های شهری، روستاییان را به مهاجرت به شهرها وامی‌داشت که در شهرها نیز وضع زندگی آن‌ها بهتر از مکان قبلی نبود. آبراهامیان در این زمینه می‌گوید:

مهاجران فقیر روستایی، این افراد طبقه پائین، در حلبی‌آبادهای جدیدی دروپیکر چمباتمه می‌زدند و با هزار زحمت، از راه بنایی، عملگی و دست‌فروشی، دوره‌گردی، نوکری و حتی گدایی، پول ناچیزی به دست می‌آوردند. اگر مزدبگیران روستایی را هم به شمار آوریم، رقم کلی نامبرده به ۳ / ۵۰۰ / ۰۰۰ می‌رسد. بدین ترتیب، طبقه مزدبگیر که در دهه ۱۳۲۰ تنها ۱۶ درصد کل نیروی کار را تشکیل می‌داد در اواسط دهه ۱۳۵۰، ۳۴ درصد از نیروی کار را دربر می‌گرفت (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ص. ۵۳۴).

۹۳ وضع نامطلوب اقتصادی مورد اذعان دربار پهلوی نیز بود. اشرف پهلوی در این باره می‌گوید: «در فضای ثروت فاحش برآمده از افزایش قیمت نفت، شکاف میان فقیر و غنی عمیق‌تر و آشکارتر می‌شد» (پهلوی، ۱۳۷۱، ص. ۲۴۹). در واقع اختلاف سطح زندگی در میان طبقات گوناگون جامعه به حدی سریع رشد می‌کرد که گسترش روزافزون نارضایتی حتی در میان کارگران مرفه نیز کاملاً چشمگیر بود (صمیمی، ۱۳۶۸، ص. ۱۷۴). اشرف پهلوی در خصوص کمبود امکانات اساسی در حوزه رفاه و خدمات عمومی برای اقشار مختلف مردم می‌نویسد: «در دوره‌ای از ثروت بی‌سابقه دولت در سال ۱۳۵۵ نه تنها تنگناها، بلکه کمبودها را نیز در اساسی‌ترین سطح اساسی تجربه کردیم. تأخیر و معطلی‌های بنادر ما باعث کمبود در برخی کالاها و مصرفی شد» (پهلوی، ۱۳۷۱، ص. ۲۴۹). خیلی از روستاها نیز حتی

از ابتدایی‌ترین خدمات رفاهی نظیر آب آشامیدنی، برق، حمام، کمک‌های اولیه پزشکی و... محروم بودند تا جایی که اسدالله علم در توضیح این شرایط چنین می‌نگارد: «تنها چیزی که مردم می‌فهمند این است که تورم، مشکل فلج‌کننده‌ای است و وضع خدمات عمومی اسفناک است» (درودی، ۱۳۸۵، صص. ۸۳-۸۲)؛ بنابراین ساختار اقتصادی ایران در دهه چهل و پنجاه علی‌رغم تغییرات ظاهری و رشد بیشتر نسبت به گذشته در واقع توسعه نیافت و رشد قابل توجه آن نیز همه جمعیت کشور را پوشش نمی‌داد. از سوی دیگر در دو سال منتهی به انقلاب حتی رشد کمی اقتصاد ایران نیز متوقف شد و به‌عنوان عامل شتاب‌دهنده امواج انقلاب عمل کرد. سرانجام با آغاز انقلاب، کارگزاران حکومتی و به‌ویژه شخص محمدرضا شاه با نشان دادن ضعف و بی‌ارادگی به‌نوعی خود عامل شتاب‌گیری انقلاب و سقوط حکومت شدند.

یافته‌های تحقیق

فرار سرمایه و خروج نخبگان از کشور

با افزایش ناآرامی‌ها و گسترش اعتراض‌ها، شاه و برخی از مقامات بلندپایه رژیم به تدریج به این باور رسیدند که احتمال سقوط حکومت وجود دارد. این پیش‌بینی موجب شد بسیاری از آن‌ها اقدام به انتقال دارایی‌های خود به خارج از کشور کنند یا خانواده‌هایشان را از ایران خارج سازند. چنین اقداماتی، که نشانه‌ای از بی‌اعتمادی به آینده رژیم بود، به‌طور غیرمستقیم این پیام را به مردم و مخالفان منتقل کرد که حتی خود حکومت نیز به بقای خود اطمینان ندارد. این موضوع به کاهش مشروعیت رژیم و افزایش جسارت مخالفان انجامید. فرار سرمایه و خروج نخبگان، به‌عنوان دو عامل کلیدی، نقش مهمی در تسریع روند فروپاشی رژیم پهلوی ایفا کردند. این پدیده‌ها نه تنها به تضعیف بنیة اقتصادی و انسانی کشور انجامیدند، بلکه به‌عنوان نشانه‌ای آشکار از بی‌ثباتی و ناامیدی، پیامدهای روانی و اجتماعی گسترده‌ای نیز به همراه داشتند. آن‌ها به‌مثابه سیگنالی قوی در جامعه عمل کردند که نشان می‌داد حتی نخبگان و وابستگان به حکومت نیز به آینده رژیم خوش‌بین نیستند. این وضعیت موجب کاهش اعتماد عمومی به نظام سیاسی وقت و افزایش تمایل مردم به پیوستن به جنبش انقلابی شد (ر.ک. به: همایون، ۱۳۹۳).

بدون تردید جمله «من پیام انقلاب شما را شنیدم» از زبان محمدرضا پهلوی نقطه عطفی در روند اعتراض‌ها و تحولات اجتماعی - سیاسی ایران در آستانه انقلاب ۱۳۵۷ بود. در واقع گاهی نظام‌های سیاسی آن‌چنان دریچه‌های تنفس سیاسی را می‌بندند؛ که راهی به‌جز

انقلاب برای توده‌های مردم برای تغییر وضعشان باقی نمی‌گذارند و زمینه یک انقلاب را فراهم می‌کنند. سلطنت پهلوی دقیقاً این کار را کرد. همه دریچه‌ها را بست و مردم را به سمت انقلاب سوق داد (انقلاب ۵۷، ۱۴۰۰)؛ از این رو، این جمله شاه نه تنها پیام ضعف و عقب‌نشینی حکومت را به جامعه می‌داد، بلکه به‌طور ملموس بر رفتار اقشار مختلف - خصوصاً سرمایه‌داران و نخبگان - تأثیر گذاشت. این پیام در واقع پیام ضعف بود و از نظر بسیاری این سخن شاه نشانه از دست دادن کنترل اوضاع و قدرت دولت بر مهار اعتراض‌ها بود. سرمایه‌داران و نخبگان معمولاً نسبت به ثبات سیاسی حساس‌اند؛ هر نشانه‌ای از بی‌ثباتی می‌تواند آنان را به فکر حفظ منافع خود و جستجوی محیطی امن‌تر بیندازد. وقتی شاه آشکارا اعتراف کرد که پیام انقلاب را شنیده، بسیاری این سخن را به‌عنوان مقدمه‌ای برای تحولات بزرگ سیاسی، سرنگونی حکومت یا بی‌ثباتی جدی تعبیر کردند. این مسئله موجب شد سرمایه‌داران به خروج سرمایه از کشور و انتقال دارایی‌ها و سرمایه‌های خود به خارج اقدام کنند تا از خطر مصادره، نوسانات اقتصادی و سقوط احتمالی رژیم در امان بمانند. نخبگان (دانشگاهیان، پزشکان، مدیران و...) با دیدن افق مبهم آینده شغلی و زندگی، تصمیم به مهاجرت گرفتند. نگرانی درباره امنیت، آزادی‌های فردی و حرفه‌ای و آینده تحصیلات و کاری کودکان، محرک این موج مهاجرت شد. در واقع این جمله، روندی را که پیش از آن‌هم آغاز شده بود، شتاب بخشید به‌عنوان مثال بانک‌ها و مؤسسات خارجی از این پس شاهد افزایش نقل و انتقال سرمایه به خارج بودند. خانواده‌های مرفه و تحصیل کرده شروع به تهیه ویزا و مقدمات مهاجرت کردند. افزایش درخواست‌های خروج چه به‌صورت قانونی و چه غیرقانونی افزایش یافت.

۹۵

در شرایطی که حکومت مرکزی از اقتدار کافی برای تأمین امنیت سیاسی و اقتصادی برخوردار نباشد، طبقات نخبه و سرمایه‌دار از نخستین گروه‌هایی هستند که برای حفاظت از سرمایه و آینده خود تصمیم به خروج می‌گیرند. سخن شاه عملاً سیگنال روشنی به این قشرها بود. این موضوع در پژوهش‌ها و خاطرات متعدد مربوط به انقلاب ۵۷ مطرح شده است. حتی مدت‌ها قبل از آغاز انقلاب، این احساس در بین نخبگان وجود داشت. در خاطرات علم‌بارها به نگرانی سرمایه‌داران و خروج سرمایه از کشور اشاره شده است (ر.ک. به: علم، ۱۳۸۷، ج ۶).

در پی تصمیمات متناقض و ناپایدار از سوی رژیم، بخش‌هایی از طبقه متوسط و ثروتمند به این باور رسیدند که حکومت دیگر قادر به تأمین نظم و امنیت نیست. سخنان

شاه به وضوح امنیت روانی جامعه سرمایه‌داری و نخبگان را سلب کرد. همکاران من نگران بودند و بسیاری تصمیم به ترک کشور گرفتند. خروج سرمایه و نخبگان شتاب گرفت. شاه دچار بدبینی شده بود؛ از بلا تکلیفی و ضعف دولت ناراضی بود؛ اما نمی‌خواست قبول کند که خود و همسرش عامل اصلی آن هستند (نهایندی، ۱۳۹۲، ص. ۷۵۶). اقرار شاه به شنیدن «صدای انقلاب»، برای بسیاری از خانواده‌های تحصیل کرده و متخصص، مانند زنگ خطر بود که الگوی مهاجرت بعدی را تعیین کرد. عبارت شاه مبنی بر اینکه صدای انقلاب شمارا شنیدم، همان‌گونه که حس بی‌قدرتی را در میان مردم رواج داد، به شدت جامعه دانشگاهی و متخصصان را نگران کرد. به تعبیر هوشنگ نهایندی، بسیاری از آنان از فردای آن روز به دنبال اخذ ویزا و راه مهاجرت بودند (نهایندی، ۱۳۹۲، ص. ۷۶۶).

آبراهامیان بر این عقیده است که در سال ۱۳۵۷ میلیاردها دلار سرمایه از ایران خارج شده است. این روند هم‌زمان با رشد بی‌ثباتی و وارونه شدن سیاست‌های شاه در ماه‌های پایانی حکومت پهلوی بود. تصمیمات دولت، از جمله پیام شاه به مردم، موج دوم خروج سرمایه و سپس، مهاجرت نخبگان را تقویت کرد و افزون بر آن‌ها سرمایه‌داران به خارج کردن دارایی‌های خود پرداختند (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ص. ۶۱۴). حدود ده روز پس از کشتار مردم در ۱۷ شهریور در میدان ژاله تهران، کارمندان بانک مرکزی «در ۲۷ شهریور ۱۳۵۷، فهرست ۱۷۷ تن از افراد سرشناسی را منتشر کردند که گویا بالغ بر ۲ میلیارد دلار از کشور خارج کرده بودند. این فهرست نشان می‌داد که شریف امامی حدود ۳۱ میلیون دلار، ارتشبد اویسی ۱۵ میلیون دلار، نمازی ۹ میلیون دلار، آموزگار ۵ میلیون دلار، سپهد مقدم ۲ میلیون دلار، شهردار تهران ۶ میلیون دلار، وزیر بهداشتی ۷ میلیون دلار و مدیرعامل شرکت ملی نفت، بالغ بر ۶۰ میلیون دلار از کشور خارج کردند» (آبراهامیان، ۱۳۹۸، ص. ۶۳۸). این روند در زمان نخست‌وزیری غلامرضا ازهاری که در نیمه آبان ماه سال ۱۳۵۷ به نخست‌وزیری رسید و کابینه نظامی تشکیل داد، ادامه یافت و در ابتدای نخست‌وزیری او لیست اسامی ۴۹ نفر دیگر از خارج کنندگان ارز با امضای «اتحادیه کارکنان بانک مرکزی» منتشر شد که نام غلامرضا ازهاری در صدر آن قرار داشت (مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۹۸).

تضعیف روحیه نیروهای وفادار به رژیم

وقتی شاه و برخی از مقامات ارشد شروع به برنامه‌ریزی برای خروج از کشور کردند، این موضوع روحیه نیروهای وفادار به رژیم، از جمله ارتش و ساواک را تضعیف کرد. آن‌ها دریافتند که رهبرانشان به آینده رژیم اعتقادی ندارند و این امر باعث شد وفاداری و انگیزه

آن‌ها برای دفاع از رژیم کاهش یابد. این ضعف در وفاداری و همبستگی داخلی، به شکست رژیم در مقابله با انقلاب کمک کرد.

محمد یگانه که سال‌ها سمت وزیر مسکن و آبادانی، ریاست بانک مرکزی، مسئولیت وزارت اقتصاد و دارایی و... را بر عهده داشت، در خاطرات خود می‌گوید:

قره‌باغی دو بار تلفن کرد، بعد از آن مقدم تلفن کرد، بعد از آن اویسی تلفن کرد، با تحکم مثل اینکه دستور ارتشی می‌دهند. پاسخ من این بود که من بایستی بروم و شاهنشاه هم قبول کردند. حال و وضع من خوب نیست برای معالجه می‌خواهم بروم به خارج و وزارت دارایی هم نمی‌تواند بدون سرپرست در این شرایط بماند. این است که به نحوی از انحاء ما توانستیم از زیر این فشار در برویم و چهار روز بعد دیگر من آمده بودم از ایران به خارج رفتم که بروم معالجه بکنم در هوستون واقعاً هم حال مزاجی‌ام خوب نبود و دکترها چنین دستور داده بودند؛ و وقتی که گفتند یکی دو ماه استراحت بکنم، این مدت تمام شد، می‌خواستم برگردم چون در آن موقع همه از ایران فرار می‌کردند حتی بلیط خودم را گرفتم بروم به ایران... بعد به تهران تلفن کردم با فامیل صحبت بکنم که بگویم که دارم می‌آیم. آن‌ها گفتند که: مگر حال مزاجی‌ات خوب شده؟ شما احتیاج به استراحت بیشتری دارید و بهتر است بمانید. دیدم که دارند اصرار می‌کنند و معلوم بود که اوضاع طوری نیست که ما برگردیم و بالاخره من ماندم (لاجوردی و همکاران، ۱۹۸۵)

سخن شاه با قید «من پیام انقلاب شمارا شنیدم» نقش بسیار مهم و تضعیف‌کننده‌ای در روحیه نیروهای وفادار به رژیم پهلوی داشت. بر اساس منابع معتبر، این جمله هم‌زمان چندین پیام مهم (و منفی) به صفوف وابسته به حکومت ارسال کرد که منجر به تضعیف جدی انسجام و انگیزه آن‌ها شد. این بیانیه، شکافی را در چهره اقتدار شاه نمایان کرد و نشان داد که حتی او نیز از شدت احساسات انقلابی علیه حکومت خویش آگاه است و تشویق مخالفان و القای ضعف حکومت به وفاداران شد اعتراف به شنیدن پیام انقلاب، نه تنها موج جدیدی از امید به مخالفان داد، بلکه به نیروهای وفادار رژیم حس عقب‌نشینی را منتقل کرد. این بیانیه به جای آنکه ابزاری برای مصالحه باشد، به نیروهای وفادار خود نوعی حس عدم اطمینان و ضعف قدرت القا کرد و بیش‌ازپیش این تردید را به وجود آورد که آیا حاکمیت توان رویارویی با بحران را دارد یا نه؟ از این رو، بسیاری از افسران و افراد ارتش حس کردند شاه دیگر اراده و عزم سابق را برای سرکوب مخالفان ندارد. نه‌آوردی، مشاور

نزدیک شاه، دربارهٔ واکنش نیروهای وفادار چنین می‌نویسد: وقتی شاه در تلویزیون ظاهر شد و گفت که پیام انقلاب مردم را شنیده است، بسیاری این سخن را نشانه‌ای از ضعف و تسلیم تلقی کردند. در ارتش و نیروهای امنیتی و کادر اداری، نگرانی‌ها بیشتر شد؛ برخی کادرها می‌پرسیدند: آیا شاه واقعاً حاضر به مقاومت است یا به فکر خروج و ترک صحنه است (نهایندی، ۱۳۹۲، ص. ۳۵۷).

در میان نیروهای شاه، این سخن (اعتراف به شنیدن پیام انقلاب) نوعی عقب‌نشینی تلقی شد. افسران و کارمندان دولت مرتباً به دنبال راهی برای حفظ امنیت خود و خانواده‌هایشان می‌گشتند. بر اساس این اسناد، سخن معروف شاه مبنی بر شنیدن پیام مردم، سیگنال واضحی از عقب‌نشینی و ضعف قدرت حکومت بود که باعث سردرگمی، تردید و تضعیف شدید روحیه در میان نیروهای وفادار به رژیم شد؛ این تردید، به ریزش نیروهای ارتش و کادر اداری و تشدید بحران درونی انجامید. به رقم نیت اولیه، اثرگذاری پیام شاه بر وفادارانش خلاف انتظار بود؛ چراکه از زبان و لحن شاه، نوعی تلاش برای جلب اعتماد مجدد؛ اما با نشانه‌ای از بی‌قدرتی و انفعال حس می‌شد. این پیام به مفهوم دسترسی به قدرت به وسیلهٔ مردم و امید به تغییر وضعیت موجود اشاره داشت؛ اما با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی آن زمان، پیام شاه نه تنها نتوانست به آرامش بخشی جامعه پردازد، بلکه در بسیاری از مواقع منجر به خشم و بروز ناراضیاتی بیشتر بین مردم شد (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۴۰۲).

تحلیل‌گران بر این باورند که احتمالاً تیمی از مشاوران سیاسی و رسانه‌ای در تهیه آن نقش داشته‌اند. این پوشش رسانه‌ای و تحلیلی از جانب شاه، نمایانگر عدم توانایی او در درک صحیح از اوضاع و شرایط بحرانی کشور بود. در نهایت، پیام شاه و واکنش‌های پیرامون آن به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مقاطع تاریخ معاصر ایران باقی‌مانده و همچنان مورد بحث و تبادل نظر قرار می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، پیام شاه عملاً برای بسیاری از وفاداران حکومت، نشانه‌ای از پذیرش ضعف و عدم قاطعیت فرمانروا شد و حضور تردید را در میان رده‌های نظامی و اداری تشدید کرد. پیام شاه به ملت ایران در تاریخ ۵ نوامبر ۱۹۷۸ منتشر شد و به‌وضوح نگرانی‌های او را نسبت به وضعیت بحرانی کشور نشان می‌دهد. او در این پیام بر اهمیت وحدت و همکاری تأکید می‌کند. او از تمامی اقشار جامعه می‌خواهد که به آیندهٔ کشور فکر کنند و در راستای منافع ملی گام بردارند. شاه با بیان اینکه در کنار ملت خود است و به آرمان‌های آنان احترام می‌گذارد، از خداوند می‌خواهد که در این شرایط

دشوار یاریگر ملت ایران باشد (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۴۰۲) این لحن، اگرچه تلاشی برای آرام‌سازی فضا بود، برای بدنه سیاسی و نیروهای محافظ رژیم به معنای اعتراف به ناتوانی در کنترل اوضاع و نزدیک بودن پایان حکومت تفسیر شد.

افزایش ترس و بی‌ثباتی در میان مقامات

پیش‌بینی فروپاشی رژیم و خروج شاه از کشور، ترس و بی‌ثباتی را در میان مقامات حکومتی افزایش داد. بسیاری از آن‌ها به‌جای تمرکز بر حل بحران‌ها، به فکر نجات خود و خانواده‌هایشان افتادند. این رفتارها باعث شد حکومت نتواند به‌طور مؤثر به اعتراض‌ها و بحران‌ها پاسخ دهد و این بی‌عملی منجر به تشدید بحران و تسریع فروپاشی رژیم شد. برخورد ضعیف شاه با انقلابیون، به‌ویژه در ماه‌های پایانی حکومت پهلوی، یکی از مهم‌ترین عوامل افزایش ترس، بی‌ثباتی و تردید میان مقامات و نیروهای وفادار به رژیم بود. دلایل و پیامدهای آن را به‌صورت زیر می‌توان توضیح داد:

۱. عدم قاطعیت در تصمیم‌گیری: عباس میلانی در کتاب نگاهی به شاه می‌نویسد: «شاه تا آخرین روزهای حکومتش مرتباً میان سرکوب و مصالحه در نوسان بود و هر بار یک راه‌حل مقطعی را انتخاب می‌کرد که فقط بر بی‌اعتمادی و تردیدها می‌افزود» (میلانی، ۱۳۹۴، ص. ۵۷۹). از این رو، تصمیمات متناقض شاه مهم‌ترین عامل سردرگمی سیستم بوروکراتیک و امنیتی کشور بود.

۲. تزلزل رهبری و بی‌اعتمادی متقابل: ویلیام شوکراس، نویسنده کتاب آخرین سفر شاه درباره تأثیر تردید شاه بر مقامات می‌گوید: «تردید شاه در برخورد با مخالفان، اطرافیان او را مردد و ترسان کرد. بسیاری فهمیدند که رژیم دیگر اقتدار سابق را ندارد» (Shawcross, 1998, p. 183). از هنگامی که شاه نشانه‌های ضعف نشان داد، دلسردی در بین مقامات حکومت افزایش یافت. در گزارش سازمان سیا که مارک گازیوروسکی در کتاب سیاست خارجی آمریکا و شاه آورده، آمده است دودلی شاه موجب شد حتی نزدیک‌ترین یاران او دچار شک و تردید شوند و سیاست فرار را در پیش گیرند (Gasiorowski, 1991, p. 206).

۳. انتقال ترس به بدنه حکومت و جامعه: در روزهای پایانی حکومت پهلوی، تزلزل و ترس شاه به کل دستگاه حکومت و حتی ارتش منتقل شد و تردید و تزلزل شاه آخرین ضربه‌ها را به وفاداری و انسجام ساختار قدرت زد و مقامات به‌جای مقابله با بحران، به فکر حفظ خود افتادند یکی از ویژگی‌های افول شاه این بود که نزدیک‌ترین یارانش دیدند او قادر به تصمیم‌گیری قاطع نیست. این دودلی در بسیاری از مواقع، مسئولان درجه اول

حسن رحیمی (روشن) و امیر عظیمی دولت‌آبادی: نقش کارگزاران رژیم پهلوی در سرنگونی آن

را بلا تکلیف و مردد کرد (میلانی، ۱۳۹۴، ص. ۵۹۸). وقتی حکومت نظامی، یک روز اجرا می‌شد و چند روز بعد لغو می‌گردید، اقتدار شاه بیش‌ازپیش زیر سؤال می‌رفت و حلقه نزدیکان او را دچار بحران می‌کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ص. ۶۴۰). در حالی که موج انقلاب در خیابان‌ها بود، بسیاری از سیاستمداران و افسران بلندپایه، خانواده‌های خود را به خارج اعزام کردند یا خودشان به فکر خروج افتادند، چون فهمیده بودند شاه دیگر تصمیم قطعی برای ماندن ندارد. در خاطرات ارتشبد فردوست نیز آمده است: اختلاف در میان مقامات و بی‌اعتمادی به سیاست‌های شاه، باعث تزلزل روحیه و در نهایت خروج یا کنار کشیدن بسیاری از مسئولان شد (فردوست، ۱۳۸۶، ج ۲، ص. ۳۵۸).

از دست دادن حمایت بین‌المللی

خروج شاه از ایران و فرار برخی از مقامات بلندپایه، به جامعه بین‌المللی این پیام را داد که رژیم پهلوی در آستانه سقوط است. این موضوع باعث کاهش حمایت‌های بین‌المللی، به‌ویژه از سوی ایالات متحده، شد. وقتی متحدان خارجی دریافتند که شاه و رژیم او به آینده خود اطمینان ندارند، آن‌ها دیگر تمایلی به حمایت قاطع از رژیم نشان نمی‌دهند. این کاهش حمایت، به شکست نهایی رژیم کمک کرد حکومت محمدرضا شاه پهلوی در ماه‌های پایانی پیش از انقلاب ۱۳۵۷ به دلایل متعددی حمایت بین‌المللی، به‌ویژه قدرت‌های غربی مانند آمریکا و بریتانیا را از دست داد. درباره پایان‌ناپذیری بحران تا اواخر سال ۱۳۵۷، فضای بین‌المللی به این جمع‌بندی رسید که بحران ایران عمیق، گسترده و برگشت‌ناپذیر است. تظاهرات میلیونی، اعتصابات سراسری و ناتوانی رژیم در برقراری نظم، بسیاری از دولت‌ها را به این نتیجه رساند که ادامه حمایت از شاه بی‌نتیجه است. رسانه‌های مهم بین‌المللی، صحنه‌های سرکوب، تظاهرات و اعتراض‌ها را به‌صورت گسترده پوشش می‌دادند و تصویری منفی از شاه و رژیم ایران به افکار عمومی غربی منتقل می‌کردند. این باعث شد دولت‌های غربی برای حفظ وجهه حقوق بشری خود، فاصله‌گیری از شاه را ترجیح دهند. آمریکا و بریتانیا، با رشد نفوذ روحانیت و محبوبیت رهبری امام خمینی، تلاش کردند با انقلابیون مذاکره و رابطه برقرار کنند. آن‌ها امیدوار بودند حتی پس از سقوط شاه، بتوانند منافع خود در ایران (از جمله نفت و امنیت منطقه) را همچنان تأمین کنند.

ریشه بحران و ضعف مدیریتی شاه در چند ماه پایانی بی‌تصمیمی، تغییر نخست‌وزیرها، اعلان دولت آشتی ملی، پیام «صدای انقلاب شمارا شنیدم» همه این‌ها دولت‌های غربی را متقاعد کرد شاه توان مدیریت اوضاع را از دست داده و دیگر مهره مفیدی برای آن‌ها نیست.

دولت کارتر به شدت نگران تکرار تجربه حمایت بی نتیجه از حکومتی محبوبیت خود را از دست داده بود، مشابه وضعیت ویتنام جنوبی، و به همین دلیل از دخالت مستقیم و قاطع برای حفظ شاه خودداری کرد. در ماه‌های آخر حکومت، شاه از نظر داخلی و بین‌المللی تنها شد. اکثر قدرت‌های جهانی با مشاهده بحران غیرقابل بازگشت، فشار افکار عمومی و ناتوانی رژیم، عملاً از حمایت فعال و قاطع دست برداشتند و برای وارد شدن به سازش و حفظ منافع خود با نیروهای جدید آماده شدند. پس از این پیام، ایالات متحده - که در سیاست خارجی خود همواره به دنبال حمایت از رژیمی مقتدر و کنترل‌کننده اوضاع در ایران بود - دیدگاه خود را نسبت به پایداری حکومت شاه بازنگری کرد. عباس میلانی می‌نویسد: «پس از سخنان شاه مبنی بر شنیدن صدای انقلاب، بسیاری از سیاستمداران غربی برای نخستین بار به طور جدی شروع به تماس با رهبران مخالف کردند» (میلانی، ۱۳۹۴، ص. ۵۹۴).

پیام «صدای انقلاب شمارا شنیدم» شاه، برای کشورهای خارجی، به ویژه آمریکا که تا آن زمان شاه را متحد استراتژیک و تکیه‌گاه منطقه‌ای می‌دانستند، علامت هشدار قطعی بود که خودش به ضعف و پذیرش تغییر اذعان کرده است. از این رو، شروع به برنامه‌ریزی برای دوران پس از شاه نمودند، روابط خود با حکومت پهلوی را کاهش دادند و روابط با اپوزیسیون را جدی‌تر دنبال کردند. ایالات متحده و دولت‌های غربی نشانه‌های فروپاشی حکومت را قطعی دانستند و حمایت عملی و مؤثر خود را متوقف کردند؛ حتی برخی از آنان در پی ایجاد کانال ارتباطی با نیروهای انقلابی برآمدند تا منافع خود را در شرایط جدید حفظ کنند. شاه در سخنرانی خود ضمن اینکه خود را مسئول گذشته کشور دانست و بابت اشتباهات گذشته عذر خواست و اعلام کرد صدای انقلاب مردم را شنیده است، عملاً ضعف و ناتوانی رژیم را تأیید کرد. این اعتراف شاه نه تنها روحیه نیروهای دولتی را تضعیف کرد، بلکه حمایت محافل بین‌المللی و مهم‌تر از همه سفارت آمریکا را متزلزل ساخت.

تقویت روحیه مخالفان

این نظام‌ها هستند که همه در پیچه‌های تنفس را می‌بندند؛ راهی به جز انقلاب برای توده‌های مردم برای تغییر وضعیتشان باقی نمی‌گذارند و زمینه یک انقلاب را فراهم می‌کنند. سلطنت پهلوی دقیقاً این کار را کرد. همه در پیچه‌ها را بست و مردم را به سمت انقلاب سوق داد (انقلاب ۵۷، ۱۴۰۰) وقتی مردم و مخالفان مشاهده کردند که شاه و مقامات رژیم در حال فرار از کشور هستند، این موضوع به آن‌ها نشان داد که رژیم در حال ضعف است و نمی‌تواند در برابر انقلاب

مقاومت کند. این مشاهده، روحیه مخالفان را تقویت کرد و به آن‌ها انگیزه بیشتری برای ادامه مبارزه داد. به عبارت دیگر، پیش‌بینی فروپاشی رژیم از سوی شاه و اطرافیانش، به نحوی غیرمستقیم به تحقق همان پیش‌بینی انجامید.

یکی از مهم‌ترین پیامدهای نطق شاه و اقدامات بعدی کارگزاران رژیم، تقویت روحیه مخالفان و افزایش مشارکت مردمی در انقلاب بود. هنگامی که مردم و مخالفان مشاهده کردند که شاه و مقامات رژیم در حال فرار از کشور هستند و رژیم در حال تزلزل است، این موضوع به آن‌ها نشان داد که رژیم در حال ضعف است و نمی‌تواند در برابر انقلاب مقاومت کند. این مشاهده، روحیه مخالفان را به شدت تقویت کرد و به آن‌ها انگیزه بیشتری برای ادامه مبارزه داد. اقدامات شاه و کارگزاران رژیم، به انقلابیون اعتماد به نفس بیشتری داد. آن‌ها باور داشتند که رژیم رو به زوال است و با پافشاری در مبارزه، پیروز خواهند شد. این اعتماد به نفس، باعث افزایش مشارکت مردمی در تظاهرات و اعتراض‌ها شد. به گفته آبراهامیان، تظاهرات گسترده مردمی در ماه‌های پایانی رژیم پهلوی، نشان‌دهنده افزایش اعتماد به نفس و امید به پیروزی در میان مردم بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ص. ۶۴۵).

علاوه بر این، با تضعیف رژیم پهلوی، حمایت از رهبری انقلاب افزایش یافت. مردم احساس کردند که تنها راه نجات کشور، پیروی از رهبری انقلاب است و با حمایت از او می‌توانند به یک حکومت عادلانه دست یابند (کاتوزیان، ۱۳۷۸). همچنین بسیاری از فعالان سیاسی که پیش از این به دلیل ترس از سرکوب، از مخالفت علنی با رژیم خودداری می‌کردند، با مشاهده ضعف رژیم، به صف مخالفان پیوستند. آن‌ها احساس کردند که ریسک مخالفت با رژیم کاهش یافته است و می‌توانند با مشارکت در انقلاب، به تغییرات سیاسی کمک کنند. در جریان انقلاب ۱۳۵۷، عوامل مختلفی باعث تقویت روحیه مخالفان شاه و افزایش انگیزه آنان برای ادامه مبارزه شد. اشتباهات استراتژیک و سیاسی و همچنین ضعف در واکنش به مخالفان موجب سقوط شد.

نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی نقش کارگزاران رژیم پهلوی در سرنگونی آن با تمرکز بر نظریه «پیش‌گویی خود واقعیت بخش» رابرت مرتن، می‌توان نتیجه گرفت که باورها و پیش‌بینی‌های نادرست، پتانسیل بالایی برای تبدیل شدن به واقعیت از طریق تغییر رفتار افراد دارند. در مورد رژیم پهلوی، پیش‌بینی‌های شاه و مقامات ارشد درباره سقوط قریب‌الوقوع حکومت، منجر به رفتارهایی مانند فرار از کشور، انتقال دارایی‌ها و تضعیف روحیه نیروهای وفادار شد. این اقدامات که ناشی از ترس و بی‌اعتمادی به آینده رژیم بود، نه تنها نتوانست از سقوط جلوگیری کند، بلکه با تضعیف مشروعیت رژیم و تقویت روحیه انقلابیون، به تسریع این روند کمک کرد.

به عبارت دیگر، ترس و بی‌عملی کارگزاران رژیم، نقش بسزایی در تحقق پیش‌بینی‌هایشان درباره سقوط حکومت ایفا کرد. فرار سرمایه‌ها، خروج نخبگان، تضعیف روحیه نیروهای نظامی و کاهش حمایت‌های داخلی و بین‌المللی، همگی نشانه‌هایی از بی‌اعتمادی به بقای رژیم بودند که منجر به مشروعیت‌یابی از آن و تقویت جنبش انقلابی شد.

این مطالعه، اهمیت درک تأثیر باورها و انتظارات بر رفتارهای سیاسی و اجتماعی را برجسته می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه پیش‌بینی‌های نادرست می‌توانند با تغییر رفتارها، به واقعیتی غیرقابل انکار تبدیل شوند. در واقع داستان سقوط رژیم پهلوی، نمونه‌ای بارز از این پدیده است که چگونه باورهای نادرست و رفتارهای ناشی از آن، می‌توانند سرنوشت یک حکومت را رقم بزنند. بر اساس نظریه پیشگویی خودکام بخش، باورها و پیش‌بینی‌ها به گونه‌ای رفتارها را شکل می‌دهند که آن پیش‌بینی‌ها را به واقعیت تبدیل می‌کنند.

نقش کارگزاران و نخبگان اجرایی رژیم پهلوی در سقوط این نظام بسیار تعیین‌کننده و چندوجهی بود. این کارگزاران که شامل نخست‌وزیران، وزرا، فرماندهان نظامی، مدیران ارشد و حتی تکنوکرات‌ها و کارمندان کلیدی بودند، در بزنگاه‌های حساس دهه پنجاه و به‌ویژه ماه‌های پایانی حکومت شاه، نتوانستند یا نخواستند بحران‌های سیاسی و اجتماعی کشور را به درستی تشخیص دهند و برای مواجهه با آن سیاستی مؤثر اتخاذ کنند. کارگزاران ساختار قدرت را صرفاً بر اساس رضایت و اراده شاه می‌چیدند و اغلب فاقد استقلال فکری و ابتکار عمل بودند. آن‌ها در برابر نشانه‌های نارضایتی و تغییرات اجتماعی، دچار سردرگمی شدند و منتظر تصمیمات عاجل شاه ماندند، وضعیتی که باعث فلج اداری و سیاسی شد. بسیاری از مدیران گزارش‌های واقعی جامعه را به شاه منتقل نمی‌کردند، بلکه اخبار و تحلیل‌های خوشایند او را بیان می‌کردند. در نتیجه شاه تصویر واقع‌بینانه‌ای از جامعه نداشت و تصمیماتش بر اطلاعات ناقص یا غلط استوار بود. کارگزاران در شرایط بحران، به جای ایستادگی و اصلاح

امور، به حفظ موقعیت، یا فرار، یا بی‌عملی روی آوردند. ریزش گسترده نیروهای دولتی- نظامی، استعفاها و حتی پیوستن برخی به مخالفان از نتایج این رویکرد بود. کارگزاران نسبت به یکدیگر و نیز نسبت به توده مردم بی‌اعتماد شدند، در نتیجه توان بسیج و هماهنگی خود را از دست دادند. ارتش و دستگاه اداری نیز دیگر انسجام پیشین را نداشت. به علت فساد سامانمند و تجربه‌های تلخ سرکوب، اغلب کارگزاران رژیم در نگاه مردم فاقد مشروعیت و کارآمدی تلقی شدند و این بی‌اعتمادی، ضریب سقوط را افزایش داد. در مجموع، کارگزاران رژیم پهلوی نه تنها نتوانستند بحران‌ها را مدیریت کنند یا به جامعه پاسخ درست بدهند، بلکه در مقاطع سرنوشت‌ساز، با محافظه‌کاری، بی‌تصمیمی و گاه فرار، نقش مهمی در فروپاشی نظام ایفا کردند.

ملاحظات اخلاقی

حامی مالی: مقاله حامی مالی ندارد.
مشارکت نویسندگان: تمام نویسندگان در آماده‌سازی مقاله مشارکت داشته‌اند.
تعارض منافع: بنا بر اظهار نویسندگان در این مقاله هیچ‌گونه تعارض منافی وجود ندارد.
تعهد کپی‌رایت: طبق تعهد نویسندگان حق کپی‌رایت رعایت شده است.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵). *نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*. تهران: نشر قومس.
- امینی، علی (۱۳۸۶). *خاطرات علی امینی (مجموعه تاریخ شفاهی ایران)*. تهران: گفتار.
- انقلاب ۵۷ انقلابی برای آزادی (۱۴۰۰) <https://www.azadi-b.com/?p=18036>
- بودون، ریمون (۱۳۸۳). *کتاب منطق کنش اجتماعی*. ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: انتشارات توتیا.
- بودون، ریمون و بوریکو، فرانسوا (۱۳۸۵). *فرهنگ انتقادی جامعه‌شناسی*. ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: فرهنگ معاصر.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۷۱). *پاسخ به تاریخ*. ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: انتشارات زریاب
- روزنامه تعادل (۱۳۹۸/۱۲/۵). *تلاش محمدرضا شاه برای گرفتن اختیار انحلال مجلس*.
<https://www.taadolnewspaper.ir/fa/news/164274>

- دادگر، حسن (۱۳۸۲). فساد مالی در تاریخ معاصر ایران. ماهنامه زمانه، ۲ (۹)، ۱۹-۱۳. <http://noo.rs/hjWQn>
- درودی، ریحانه (۱۳۸۵). پنجاه و سه سال عصر پهلوی به روایت دربار. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- دهباشی، حسین و طیرانی، ویدا (به کوشش) (۱۳۹۷). انقلاب و دانشگاه: مجموعه تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر خاطرات دکتر منوچهر گنجی. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- دهباشی، حسین (۱۳۹۳) آیندگان و روندگان برنامه تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- زرنگ، محمد (۱۳۸۴). سرگذشت قانون اساسی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- صمیمی، مینو (۱۳۶۸). پشت پرده تخت طاووس. ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: انتشارات اطلاعات.
- علم، اسدالله (۱۳۸۷). یادداشت‌های علم. به کوشش علینقی عالیخانی، تهران: انتشارات کتاب‌سرا.
- فایضی، علیرضا (۱۳۸۷). هویدا از آغاز تا پایان. کیهان فرهنگی، شماره ۱۶۱، ۵۷-۵۰. <http://noo.rs/hHi6Y>
- فردوست، حسین (۱۳۸۶). ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات ارتشبد فردوست). تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- لاجوردی و همکاران (به کوشش) (۱۹۸۵). تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد. محمد یگانه نوار ۵. <https://iranhistory.net/yeganeh5>
- لاجوردی و همکاران (به کوشش) (۱۹۸۳). تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد. داریوش همایون نوار ۶. <https://iranhistory.net/yeganeh5>
- لالمان، میشل (۱۳۹۴). تاریخ اندیشه‌های اجتماعی از پارسونز تا اندیشمندان معاصر. ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: انتشارات هرمس.
- گازیوروسکی، مارک ج. (۱۳۷۱). سیاست خارجی آمریکا و شاه. ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
- مرکز برسی اسناد تاریخی (۱۳۹۸). خروج ارز از کشور توسط درباریان پهلوی در سال ۱۳۵۷. <https://historydocuments.ir/?page=post&id=2872>

- مهدی‌نیا، جعفر (۱۳۷۴). *نخست‌وزیران ایران*. زندگی عبدالحسن هژیر. تهران: انتشارات پاسارگاد.
- میلانی، عباس (۱۳۹۴). *نگاهی به شاه*. کانادا: نشر پرشین سیرکل تورنتو، چاپ دوم.
- مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی (۱۴۰۲). *پیام انقلاب شما را شنیدم*.
<https://psri.ir/?page=post&id=63y2rem1>
- نهاوندیان، هوشنگ (۱۳۹۲). *آخرین روزها با شاه*. ترجمه داد مهر، تهران: شرکت کتاب.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲). *اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۸). *اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.
- Esfandiari, B. (2019). Economic situation of Iran during the reign of Hoveyda's prime minister (1973-1978). *Dilemas Contemporáneos: Educación, Política y Valore; Toluca Vol. VI, No 2, Jan.*
- Gasiorowski, M. (1991). *Foreign Policy and the Shah*. Cornell University Press.
- Merton, R. K. (1949). *Social Theory and Social Structure*. Free Press
- Shawcross, W. (1988). *The Shah's Last Ride*. Simon & Schuster.